نقد محوریت تقیه در حل اختلاف حدیث(۱)

۴۹. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۲۳) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۲۳ بهمن ۱۴۰۲ موضوع : نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث(۱) و بیان برخی منشأ مهم اختلاف روایات

- پیش‌گفتار(چکیده)
- عدم تلازم اختلاف روایات با تقیه
- تفکیک دو احتمال تقیه و تفویض در برداشت صاحب حدائق از کلام استرآبادی
- در کلام صاحب حدائق: محمل های متنوع اختلاف روایات
  - در کلام صاحب حدائق: محمل های متنوع اختلاف روایات
  - الف) أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ
  - ب) روایت علی بن حنظله؛ «والله إن له عندي سبعين وجها»
  - ج) فنسخت الاحاديث بعضها بعض
- منا‌قشه درمحل برتقیه‌های صاحب حدائق
- اختلاف حیثیات ثبوتی موضوع

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
- نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث(۱) و بیان برخی منشأ مهم اختلاف روایات
- نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث و بیان برخی منشأ اصلی اختلاف روایات

موضوعات فرعی:
عدم تلازم اختلاف روایات با تقیه
تفکیک دو احتمال تقیه و تفویض در برداشت صاحب حدائق از کلام استرآبادی
منقشه درحمل برتقیه‌های صاحب حدائق
اختلاف حیثیات ثبوتی موضوع

عدم تلازم اختلاف رواىات با تقىه

جلسه قبل عبارتی از حدائق را مشغول شدیم. عبارت ماند. آیا آن چه که صاحب حدائق گفته‌اند، استرآبادی هم می‌خواستند همان را بگویند یا نه؟ فرمودند به گمانم احدی نگفته، بعداً دیدم گفته شده. خب عبارت استرآبادی این بود:

> **أقول: و قد وفق الله تعالى الى الوقوف على كلام للمحدث الأمين الأستراباذي (قدس سره) يطابق ما سنح لنا في هذه المقالة، حيث قال في تعليقاته على كتاب المدارك في بحث البئر في بيان السبب في اختلاف اخبار النزح ما لفظه: و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات، و ذلك لتضمن كثير من الروايات انه من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم عليهم السلام في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم قول واحد، و لنص كثير منها ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم عليهم السلام كما كانت مفوضة إليه (ص)، ليعلم المسلم لأمرهم من غيره، الى آخر كلامه خصه الله بمزيد إكرامه. و انى سابقا كان يكثر تعجبي من عدم اهتداء أحد سيما من المحدثين الى ما ذكرنا، حتى وفق الله سبحانه للوقوف على هذا الكلام، و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم (منه رحمه الله).**[1]

«و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات، و ذلك لتضمن كثير من الروايات»؛ در روایات نزح احتمالاتی هست.

«انه من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم عليهم السلام في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم قول واحد»؛ این یک حرف آقای استرآبادی است.

«و لنص كثير منها ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم عليهم السلام كما كانت مفوضة إليه ص»؛ من عرض کردم وقتی ذیل عبارت صاحب حدائق را خواندم که فرمودند: **«و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم»؛** من دیدم این فرمایش ایشان با آن چه که ایشان مبنا قرار داده‌اند، توافق تام ندارد.

آن آقا این‌طور مطرح کردند که ممکن است ایشان احتمالاتی را گفته، علی ای حال در نزح بئر هم ایشان می‌خواسته اختلاف صدور از تقیه و اختلاف تفویض را تحت عنوان دیگری جاری بدانند. این

فرمایشی که بعضی از آقایان داشتند.

شاگرد: ظاهراً ایشان این دو احتمال را یک کاسه تلقی کرده. اینها را دو مطلب تلقی نکرده است.

استاد: پس احتمالات به چه معنا است؟ استرآبادی را می‌گویید؟

شاگرد: صاحب حدائق را می‌گویم.

استاد: صاحب حدائق بله، اما خودشان می‌گویند تفویض. وقتی می‌گویند از باب تفویض است، حال صحبت ما می‌شود که آیا ایشان که یک کاسه دیده‌اند، درست است؟! خودتان می‌گویید که این روایت دارد می‌گوید از باب تفویض است. تفویض یعنی «لئلا يثبت عليهم قول واحد». این چیزی که عبارت استرآبادی را خوانده‌یم یکی از آن‌ها است، تقیه در موارد خاصه خیلی زیاد است. اما تنوع کلی تقیه انواع عجیبی دارد. یکی از بخش‌های بسیار غنی فقه همین چیزی است که الآن به آن در کلاس تقیه می‌گویم. و حال اینکه این تقیه یک عنوانی است که ذیل آن در منابع اصلیه بسیاری از مطالب را مطرح کرده‌اند که اصلاً معنون به‌عنوان تقیه نیست. وقتی از باب ضعف تدوین کلاس، یا از باب ضعف تحلیل فقه الحدیث بعض احادیث این را معنون به تقیه کنیم که واقع امر تغییر نمی‌کند. «من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم عليهم السلام في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم قول واحد»، تازه این یک نوع کلی تقیه است. روایات مختلفی که می‌آید برای این است که آن‌ها علیه اهل البیت نشوند. برای اهل البیت حرف درست نکنند که آن‌ها این را می‌گویند. کاری می‌کنند که آن‌ها شناخته شده نشوند به‌عنوان اینکه آن‌ها امام رافضه هستند. این یکی از آن‌ها است. کنار این روایات دیگری هم هست. «لئلا يعرفوا فيوخذ برقابهم»، «هم» چه کسانی است؟ اهل البیت هستند؟ نه. اینجا یک نوع دیگری از تقیه است که خود مکلف مبتلا نشود. احادیث مختلفی می‌آید تا خود مکلفین یک پارچه نشوند و به بلاء نیافتند. شما می‌توانید بگویید هر کجا حضرت برای حفظ جان آن‌ها چنین کاری کرده‌اند به‌خاطر «لئلا يثبت عليهم قول واحد» است؟ نه. اینها ملازمه ندارد. دسته‌بندی کلی تقیه است که بسیار اهمیت دارد.

بعض روایات جالب است. گفت: ای‌بن رسول الله من پارسال از شما این را سؤال کردم و به این صورت جواب دادید. امسال سؤال کردم به این صورت جواب دادید. چطور شد؟ حضرت فرمودند پارسال تقیه کردم. گفت آقا کسی نبود، من بودم و شما، تقیه برای چه بود؟ فرمودند از خودت تقیه کردم. این روایت بسیار لطیف است. وجوه متعددی دارد در اینکه هم انسان‌ها حالات مختلف دارند، هم در شرائطی حرف را بر می‌دارند و به جاهای دیگر می‌برند، و هم اینکه در این یک سال، حضرت به علم الهی می‌دانند که چه وقایعی برای او پیش می‌آید. مثل علی بن یقطین؛ گاهی به کسی طوری می‌گوید که خاطر جمع باشد و عمل هم بکند. چرا؟ چون می‌دانند شش ماه دیگر در فلان جا برای او این حادثه پیش می‌آید. برای حفظ جان خودت در این واقعه‌ای که می‌دانستم به علم امامت برای تو پیش می‌آید، تقیه می‌کنم. ای هنوز درمبانی ضعیف بودی، لذا تقیه کردم. چون اگر حرف را می‌گرفتی ناقص پخش می‌کردی. در جاهایی که صلاح نبود می‌گفتی. ببینید در تقیه چند وجه می‌تواند باشد!

شاگرد: روایت خاطرتان هست؟

استاد: شاید «اتیقت منک» بود. در بحارالانوار[2] هست. چندین بار در مباحثه آورده‌ایم. از روایات خیلی پر معنا و پر فایده در باب وجوه تقیه است.

شاگرد۲: شاید صاحب حدائق می‌خواهند بگویند استرآبادی هم به این وجه از تقیه‌ای که گفتم اهتداء پیدا کرده‌اند. نه اینکه بخواهند بگویند هر دوی آن‌ها تقیه است.

استاد: علی ای حال ایشان کل اختلاف را فرمودند، فرمودند «بل کله». دیدم آقایان هم مطالبی را افاده فرمودهاند. خود من این جمله استرآبادی را در جامع مقه گشتم تا ببینم این عبارت ایشان در کتب جامع مقه هست ای نیست. ظاهراً تعلیقه ایشان بر مدارک نیست. ای فعلاً نسخه خطی ایشان هست. علی ای حال وقتی خواستم آن را پیدا کنم و عبارت پیدا نشد، از همین حدائق صفحه دیگری در جلد اول پیدا شد. ظاهر عبارت را ببینید. ببینید ظهور این عبارت در چیست؟

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱ صفحه : ۸

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۳۷، ص: ۳۴

تفکیک دو احتمال تقیه و تفویض در برداشت صاحب حدائق از کلام استرآبادی

> و قد اضطربت آراء القائلين بالنجاسة في الجمع بينها، و تمييز عثها من سمينها و الشيخ (رحمه الله) تعالى) في كتابي الأخبار قد جمع بينها بوجوه بعيدة و محامل غير سديدة. و المتأخرون- بناء على الاصطلاح المحدث في تنويع الاخبار الى الأنواع الأربعة- هان الخطب عند القائل منهم بالنجاسة في جملة من الموارد برد الأخبار بضعف الاسناد. و اما القائلون بالطهارة فقد حملوا الاختلاف الواقع في هذه الأخبار على الاختلاف في افراد الآبار بالغزارة و النزارة، و اختلاف النجاسة كثرة و قلة و مكثا و عدمه و نحو ذلك، إلا ان فيه ان الاخبار قد وردت مطلقة، ففي كون الاختلاف لذلك نوع بعد. و احتمل بعض محققي المحدثين من المتأخرين كون هذا الاختلاف من باب تفويض الخصوصيات لهم (عليهم السلام) لتضمن كثير من الاخبار ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم (عليهم السلام) كما كانت مفوضة إليه (صلى الله عليه و آله) ليعلم المسلم لأمرهم من غيره، أو من باب الإفتاء تارة بما لا بد منه في تحقيق القدر المستحب و تارة بما هو الأفضل، و تارة بما هو متوسط بينهما.[1]

«... و اما القائلون بالطهارة فقد حملوا الاختلاف الواقع في هذه الأخبار على الاختلاف في افراد الآبار بالغزارة و النزارة»؛ بعد خودشان نظر می‌دهند. **«و لعل الأقرب ان ذلك إنما خرج مخرج التقية»؛** معنای حمل ظاهراً درست نیست؛ خرَج است. **«لما قدمنا لك في المقدمة الاولى من تعمدهم (عليهم السلام) المخالفة في الفتاوى و ان لم يكن بذلك قائل من المخالفين»؛** تعمد داشتند که این کار را بکنند.

«و احتمل»؛ یعنی حرف ما؟ یا احتمال دیگر؟ ظاهرش احتمال دیگر است. نه اینکه بخواهند بگویند اینها هم حرف من را می‌گوید. عین همان عبارت اولی است که در تعلیقه آورده‌اند.

«بعض محققي المحدثين من المتأخرين»؛ که همین جناب استرآبادی باشند. **«كون هذا الاختلاف من باب تفويض الخصوصيات لهم (عليهم السلام) لتضمن كثير من الاخبار ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم»؛** ببینید وقتی آن جا اینها می‌خواهند احتمال دیگری را بگویند، آن قسمت اول عبارت را نمی‌آورند. چون قسمت اولش همان حرف

خودشان است. عبارت استرآبادی دو بخش داشت. چون قسمت اولش همان حرف خودشان بوده، آن را دیگر نمی‌گویند. می‌خواهند احتمال دیگری غیر از حرف خودشان را بگویند، لذا فقط تفویض را می‌گویند.

شاگرد: پس معلوم می‌شود در آن جا هم صاحب حدائق نمی‌خواهد همه کلام استرآبادی را بر تقیه حمل کند؟

استاد: بله. من هم جلسه قبل همین را عرض کردم. من با فرمایش شما موافق هستم. آن جا فرموده بودند «احتمالات». وقتی کلمه «احتمالات» بیاید، بعید است صاحب حدائق کلام ایشان را تنها بر یکی حمل کند و آن هم تنها همانی باشد که من می‌گویم. این هم نکته‌ای بود تا علیه کلام ایشان اجتماع نشود.

شاگرد۲: احتمالات را در مسأله بئر می‌گویند.

استاد: پس چرا الآن سراغ کلی می‌روند؟ ایشان می‌گوید: «و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات»، چرا؟ چون اسباب اختلاف، به‌طور کلی این‌ها را دارد. آن روایاتی که ایشان دو دسته را می‌گویند، برای نزح بئر نبود. یک مطالب کلی را می‌گفت. ایشان اسباب کلی اختلاف را جلو می‌آورد و لذا می‌گویی در بئر احتمالات است. کما این‌که آن احتمالاتی که خود ایشان در صفحه سیصد و شصت و پنج می‌گوید، «عند القائلين بالطهارة» نقل کرده‌اند. فرمودند: چرا اختلاف دارد؟ **«و اما القائلون بالطهارة فقد حملوا الاختلاف الواقع في هذه الأخبار على الاختلاف في افراد الآبار بالغزارة و النزارة، و اختلاف النجاسة كثرة و قلة و مكاثا و عدمه و نحو ذلك».**

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱ صفحه : ۳۶۵

در کلام صاحب حدائق: محمل های متنوع اختلاف روایات

در کلام صاحب حدائق: محمل های متنوع اختلاف روایات

این چیزی که من میخواهم عرض کنم، این است: بحث تقیه در همه جای فقه مرتب مطرح میشود. این بحثی نیست که ما آن را با یک وجه تمامش کنیم. یکی از راه‌هایی که در بحث رویت هلال هم داشتیم، راه حذفی بود. این روش، چیز خوبی است. یعنی آدم مواردیکه ابهام و اختلاف در آنها اکثر است را کنار بگذارد، بحث را در جایی ببرد که در آن اتفاق هست ای بیشتر است. از آن جا مطلب را ثابت کند و برگردد به موارد اختلافی بیاید. الآن دو مورد در ذهن من هست. اینکه صاحب حدائق فرمودند اختلاف روایات بخاطر این است، دو مورد داریم که ایشان باید توضیح بدهند. البته مسأله تفویض را هم داریم، اما من میخواهم غیر مسأله تفویض را بگویم.

الف) أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ

یک مورد این است که اساساً در آن حدیث معروفی که سند آن را در جلسات تفسیر بحث کردیم، آمده:

> عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هذا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ[1]

به جای اینکه حضرت علیه‌السلام همین حرف ایشان را که می‌گویند «لئلا یعرف» را بگویند، سر قرآن رفتند. سراغ اصل قرآن رفتند. این خیلی جالب است. روش حذفی؛ در قرآن تقیه قائلید؟! «لئلا یقول الناس علیهم قول واحد» می‌گویید؟! حضرت یک استدلالی می‌کنند که سراغ کلام خدا رفته‌اند. «إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ»؛ حال مدام بریم و برگردیم. آیا یعنی «ادنی ما للامامی» که اختلاف بیاندازد؟!! این قضیه اصلاً تفویض نیست. اینجا إخبار از سبعة احرف کتاب الله است. هر جوری می‌خواهید سبعة احرف را معنا کنید. به قرائات برگردانید، به بطون و تفاسیر برگردانید، اینها که ربطی به اختلاف دیگران ندارد. یعنی «ادنی ما للامام ان یفتی» یعنی ادنی ما للامام ان یفتی علی طبق علمه بکتاب الله که نزل علی سبعة احرف. این یک مورد از موارد اختلاف است. امام علیه‌السلام اختلاف را به کتاب خدا می‌برند. خیلی هم عالی است. هر جوری می‌خواهند معنا کنند.

در این عرض من مبانی دخالت ندارد. شما هر جوری این حدیث را معنا کنید عرض من هست. حضرت «ان الاحادیث یختلف عنکم» را به نزول قرآن بر سبعة احرف می‌برند. هر جور معنا کنید. این گام اول که مهم است.

---

[1] الخصال نویسنده : الشیخ الصدوق جلد : ۲ صفحه : ۳۵۸

ب) روایت علی بن حنظله؛ «والله إن له عندي سبعين وجها»

گام دوم؛ مرحوم مجلسی یک بابی در جلد دوم بحارالانوار دارند. عنوان باب هم خیلی مربوط به بحث ما است؛ «علل اختلاف الاخبار وكيفية الجمع بينها والعمل بها ووجوه الاستنباط». می‌فرمایند «علل» نه علت. در ادامه آیاتی را می‌آورند که رسم مرحوم مجلسی در بحارالانوار است. واقعاً این یک خصوصیت خود بحارالانوار است. کتاب ایشان متمحض در روایات نیست. بحارالانوار است، یعنی انوار الثقلین. یعنی هم متن آیات را می‌آورند و هم اقوال مفسرین را می‌آورند، بعد هم سراغ روایات می‌روند. مستدرک البحار نوشته شده، نمی‌دانم آیا در مستدرک هم همین را ادامه داده‌اند یا نه. علاوه اینکه اگر با امکانات امروزی بخواهد بحارالانوار مستدرک شود، خیلی مفصل می‌شود. خب ایشان یک نفر بودند، ولو معین داشتند. شاید خدمت شما عرض کردم. مرحوم آقای تهرانی بحارالانوار را کمکم از تهران می‌آوردند. وقتی بحارالانوار را خرد خرد می‌گرفتم، اوائل کار بود، در ذهنم بود وقتی صد و ده جلد بحارالانوار را گرفتم و در خانه هست، پس کل کتب روائی را دارم. بعد کتاب را گرفتم و آوردم. بعد با فاصله‌ای وقتی مطالعه کردم برایم واضح شد که یک ثلث مصادر بحار، در بحارالانوار هست. یعنی باز دو ثلث از مصادر و منابع بحارالانوار در بحارالانوار نیست. خب جلوتر هم عرض کردم که این لوازم را داشت. منظور این که مرحوم مجلسی این کار را کرده‌اند.

خب در همین باب، دو حدیث هست که چندبار عرض کرده‌ام. یکی صفحه صد و نود و هفت است، یکی صفحه دویست و چهل و سه است. دو حدیث است که یکی از آن‌ها از محاسن است، دیگری از اختصاص و بصائر الدرجات است. یعنی این روایت شریفه در سه کتاب هست. خیلی جالب است. اگر در بحث تقیه این‌ها را در نظر نگیریم بحث ابتر تمام می‌شود. روایت چیست؟

> **عن ابن مسكان ، عن عبدالاعلى بن أعين قال : دخلت أنا وعلي بن حنظلة على أبي عبدالله فسأله علي بن حنظلة عن مسألة فأجاب فيها فقال علي : فإن كان كذا وكذا؟ فأجابه فيها بوجه آخر ، وإن كان كذا وكذا؟ فأجابه بوجه آخر ، حتى أجابه فيها بأربعة وجوه فالتفت إلي علي بن حنظلة قال : يا أبا محمد قد أحكمناه ، فسمعه أبوعبدالله فقال : لا تقل هكذا يا أباالحسن فإنك رجل ورع ، إن من الاشياء أشياء ضيقة وليس تجري إلا على وجه واحد ، منها : وقت الجمعة ليس لوقتها إلا واحد حين تزول الشمس ، ومن الاشياء أشياء موسعة تجري على وجوه كثيرة وهذا منها ، والله إن له عندي سبعين**

> وجوه[1]

«دخلت أنا وعلي بن حنظلة على أبي عبدالله فسأله علي بن حنظلة عن مسألة فأجاب فيها فقال علي»؛ ببینید یک سؤال پرسید و حضرت جواب دادند. علی بن حنظله چه گفت؟ گفت: **«فإن كان كذا وكذا؟»؛** تو داری موضوع را عوض می‌کنی؛ همین هم بود درعین‌حالی که حضرت احترام او را روی حساب ظاهر نداشتند و آن لفظ تند را فرمودند...، **«فأجابه فيها بوجه آخر»؛** یک جواب دیگری به او دادند. بعد گفت **«وإن كان كذا وكذا؟ فأجابه بوجه آخر، حتى أجابه فيها بأربعة وجوه»؛** چهار جواب مختلف را از حضرت گرفت. خوشحال شد، **«فالتفت إلىّ علي بن حنظلة قال : يا أبا محمد قد أحكمناه»**؛ حضرت را گیر انداختیم. یعنی ایشان را مجبور به تناقض گویی و اختلاف گویی کردیم! سبحان الله! جواب هایی است که واقعاً موضوعات مختلفی دارد و با هم جمع می‌شود، او می‌گوید «احکمناه»! حضرت را گیر انداختیم!

«فسمعه أبوعبدالله»؛ حضرت این جمله او را شنیدند، **«فقال: لا تقل هكذا يا أباالحسن فإنك رجل ورع»؛** به زبان و حرفت دقت کن. تو نباید به این صورت بگویی. **«إن من الأشياء أشياء ضيقة»؛** یعنی یک موضوعاتی هست که مضیق یک وجهی است. وقتی به آن جواب می‌دهیم همینطور است. **«وليس تجري إلا على وجه واحد، منها : وقت الجمعة ليس لوقتها إلا واحد حين تزول الشمس»؛** این روشن است. یک واقعه زمانی است که آن هم ابتدای وقت است که تمام شد.

«ومن الأشياء أشياء»؛ متأسفانه نگفته چه سؤالی کرده بود. ای کاش گفته بود. تا در فضای علم کاملاً معلوم شود که چه طور وقتی عوض کرد، او این درک را نداشت که تو داری موضوع را عوض می‌کنی. این قدر نمی فهمی که وقتی موضوع را عوض می‌کنی جواب هم عوض می‌شود؟! بعد می‌گویی «احکمناه»؟! بعد فرمودند: **«و من الأشياء أشياء موسعة تجري على وجوه كثيرة»؛** عرض من این است که نود و نه درصد فضای فقه این دومی است. شما انس بگیرید و ببینید اینطور هست یا نیست. یعنی مواردیکه یک جواب واحد دارد روشن است. اصلاً محل اختلاف نیست و میخش هم کوبیده می‌شود. اما نود و نه درصد موارد ذو وجوه است. تزاحم مالکات دارد. باید تابع ارزش تشکیل شود و مبانیی که قبلاً عرض کردم. انشائات طولی نیاز دارد. برای مدیریت اینکه مکلفین جیبشان را از اکثر چیزی که برایشان ممکن است پر کنند. بعضی از مکلفین هستند که نمی‌شود. اما شارع کاری کرده که همه اینطور شوند. لذا می‌فرمایند: **«وهذا منها»**؛ این از آنها است. **«والله إن له عندي سبعين وجها»**؛ سبحان الله! یعنی حال تو چهار موردش را پرسیدی و چهارتایش را من جواب دادم و به خیالت خوشحال شدی و گفتی «احکمناه»! پناه بر خدا. بلکه سبعین وجه دارد. می‌خواهی سریع برای تو بگویم؟! ان کان کذا و کذا. همین مسأله تو این وجوه را دارد.

شاگرد: مقصودشان «سبعین مخرج» از تناقضی است که فکر می‌کنی. یعنی این چهار وجوه، از چهار وجوهی نبوده که بگوید من فهمیدم. در ذهنش متناقض بوده و حضرت فرمودند «سبعین مخرج» از این تناقض.

استاد: که تناقض نیست. وجه هم غیر از مخرج است. در معانی الاخبار «لی منها سبعین مخرج» بود که آن به‌معنای محمل است. اما اینجا وجه است.

شاگرد۲: «و هذا منها» دارد.

استاد: این از آن هایی است که وجه زیادی دارد. «ومن الاشياء أشياء موسعة تجري على وجوه كثيرة وهذا منها»؛ این سؤالی که کردی و من چهار جواب دادم، از آن دومی است که وجوه کثیری دارد. «والله إن له»؛ موردی که تو سؤال کردی، «عندي سبعين وجها»؛ یعنی برای آن هفتاد وجه هست.

شاگرد: هفتاد تا از این «و ان کان کذا»؟

استاد: بله. این را زیاد گفته ام؛ ابوحنیفه بهت زده شد. اصلاً شیعه اینها را نقل نکرده است. ابوالفرج ابن جوزی با سند متصل از اهلسنت، نقل میکند. به نظرم ذهبی در سیر الاعلام النبلاء[2] سندش را انداخته است.البته این ازحافظهام میگویم. در فدکیه هم گذاشتهام که از خودشان سند میآورند. از ابوحنیفه سؤال کردند «من افقه الناس؟ قال افقه الناس جعفر بن محمد علیهالسلام». گفتند چرا؟ آن وقت توضیح داد. میگویی منصور ملعون به حیره عراق آمده بود. حضرت هم با آن اجاره و ظلمی که داشت به آن جا آورده بود؛ منصور ملعون، امام جعفر صادق علیهالسلام را به عراق آورده بود. ابوحنیفه میگویی. به سند خود اهلسنت است. میگویی حضرت را آورده بود. ابوجعفر ـ منصور مخفیانه من را خواست. چه کارهایی میکردند! میگویند مامون این کارها را میکرد، درحالیکه اسم مامون آمده و الا هیچ فرقی ندارند. میگویی منصور من را خواست و گفت: «ای أبا حنیفة! إن الناس قد افتتنوا بجعفر بن محمد»؛ به خیال مردم میرسد که جعفر خیلی چیز بلد است. «فهيئ لي من مسائلك الصعاب»؛ مسائل مشکل را بیاور که من هم نشسته باشم و ایشان هم باشند و جمعی باشند تا بپرسی. خیلی جالب است. میگویی رفتم و آماده کردم و وارد شدم. همین که وارد شدم دیدم امام علیهالسلام کنار ابوجعفر خلیفه قلدر قاتل نشسته بودند، میگویی «دخلني لجعفر من الهيبة ما ال يدخلني لأبي جعفر»؛ میگویی خلیفه ظالم او بود. اما وقتی رفتم هیبت امام علیهالسلام من را گرفت. امام مظلومی که در کنار این ظالم نشسته بود. مظلوم که کنار ظالم نشسته، آدم که وارد میشود میگویی فعلاً او تحت سیطره ظالم است و مظلوم که هیبتی ندارد! لذا این شاهد آن حدیثی است که حضرت پرده از جلوی چشمش برداشتند و گریه کرد. گفت آقا منصور اینطور به شما تکیه کرده و شما هم خستهای! حضرت پرده از چشمانش برداشتند و دید خافقین شرق و غرب، ملائکه پشتوانه اش هستند. ابوحنیفه این را نمی دید ولی ظاهرش را حس کرد. وقتی وارد شد دید این آقا هیبت دارد، نه آن... .

بعد میگویی ابوجعفر به امام علیهالسلام گفت: «ثم التفت إلي جعفر، فقال: ياأبا عبد الله! تعرف هذا؟ قال: نعم، هذا أبو حنيفة. ثم أتبعها: قد أتاني»؛ من همیشه میگویم اشاره به این است که شاگرد خودم است. فرمودند نزد ما میآید.

منظور اصلی من اینجا است. میگویی مسائلی را آماده کرده بودم، هر مسألهای که میگفتم امام علیهالسلام ابتداء تمام اقوال فقهای بلاد اسلام را میگفتند. فقهاء کوفه این را میگویند، فقهاء مدینه این را میگویند، فقهاء بصره این را میگویند. اول همه اینها را میگفتند و بعد نظر خود اهل البیت را میگفتند. بعد میگویی گاهی با برخی از فقهاء موافقت میکردند و گاهی هم با هیچکدام از آنها موافقت نمی کردند. بعد ابوحنیفه میگوید: «أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟»؛ اعلم کسی است که همه حرفها را میداند و خودش هم حرف دارد. گاهی که آدم همه حرفها را نمیداند یک حرف ضعیفی انتخاب میکند، چون نمیداند. منظور اینکه اینها وجوهی است که حضرت میدانند. چه بسا سر جایش وجوه فقهای دیگر را هم میدانند. اگر آن فقیه اشتباه گفته، حضرت آن محمل درستش را با آن قیدی که موضوع را بر میگرداند، بیان میکنند. وقتی حضرت میگویند «عندي سبعين وجها» این مشکلی ندارد.

بنابراین این یک حدیث اول بود. حضرت آن را به کتاب برگرداندند و اینجا هم گفتند این همه وجه نزد من هست.

شاگرد: حضرت فرمودند اعلم ناس کسی است که اقوال را بداند... .

استاد: ابوحنیفه گفت. چون اول از او سؤال کردند «من افقه الناس عندک». گفت «افقه الناس جعفر بن محمد». گفتند چرا؟ این قضیه را گفت. گفت به‌خاطر این‌که من کسی را می‌شناسم که همه اقوال را بلد است و خودش هم نظر دارد. پس اعلم الناس است. «أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟». این در کتاب های شیعه متأخر آمده است. جالب است که در کتب شیعه متقدم این نیست. به ذهنم می‌آمد که خود علماء اهلسنت سند متصل داشتند و مخفی می‌کردند، تا دست شیعه ها نیافتد تا آن را نقل کنند. همینطور تا قرن هفتم آمده، ابن جوزی به گمانم در المنتظم آورده است. با سند آورده و لذا معلوم می‌شود که اینها بوده است.

بنابراین حضرت فرمودند اگر احادیث ما مختلف است، قرآن بر هفت وجه نازل شده. آن سبب می‌شود ما طوری بگوییم که به نظر شما تناقض می‌آید. وحال اینکه اینطور نیست.

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲ صفحه : ۱۹۷

[2] سير أعلام النبلاء ط الرسالة (۶/ ۲۵۷)؛ ابن عقدة الحافظ: حدثنا جعفر بن محمد بن حسين بن حازم، حدثني إبراهيم بن محمد الرماني أبو نجيح، سمعت حسن بن زياد، سمعت أبا حنيفة، وسئل: من أفقه من رأيت؟

قال: ما رأيت أحدا أفقه من جعفر بن محمد، لما أقدمه المنصور الحيرة، بعث إلي، فقال: يا أبا حنيفة! إن الناس قد فتنوا بجعفر بن محمد، فهيئ له من مسائلك الصعاب. فهيأت له أربعين مسألة، ثم أتيت أبا جعفر وجعفر جالس عن يمينه، فلما بصرت به‌ما، دخلني لجعفر من الهيبة ما ال يدخلني لأبي جعفر، فسلمت، وأذن لي، فجلست. ثم التفت إلي جعفر، فقال: يا أبا عبد الله! تعرف هذا؟قال: نعم، هذا أبو حنيفة. ثم أتبعها: قد أتانا. ثم قال: يا أبا حنيفة! هات من مسائلك، نسأل أبا عبد الله. فابتدأت أسأله، فكان يقول في المسألة: أنتم تقولون فيها كذا وكذا، وأهل المدينة يقولون كذا وكذا، ونحن نقول كذا وكذا، فربما تابعنا، وربما تابع أهل المدينة، وربما خالفنا جميعا، حتى أتيت على أربعين مسألة، ما أخرم منها مسألة. ثم قال أبو حنيفة: أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟

ج) فنسخت الاحاديث بعضها بعضا

خب روایت بعدی؛ در همین بابی که مرحوم مجلسی آوردهاند، حدیث دهم است. به نظرم این هم از موارد حذفی نسبت به فرمایش صاحب حدائق است. این باب ممتع وخوبی است. روایات جالبی هست. کل این باب راجع به علل اختلاف الحدیث است. باید اینها را دستهبندی کنیم.

> **عن ابن حازم ، قال : قلت لابي عبدالله : ما بالي أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر؟ فقال : إنا نجيب الناس على الزيادة والنقصان. قال : قلت : فأخبرني عن أصحاب رسول الله صدقوا على محمد أم كذبوا؟ قال : بل صدقوا. قلت : فما بالهم اختلفوا. فقال : أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب ، ثم يجيبه بعد ذلك بما ينسخ ذلك الجواب فنسخت الاحاديث بعضها بعضا.[1]**

«عن ابن حازم ، قال : قلت لابي عبدالله : ما بالي أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب»؛ من دارم میبینم؛ از شما یک مسأله میپرسم و یک جوابی میدهید.

«ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر؟»؛ من همینجا نشستهام و شخص دیگری میپرسد و جواب دیگری به او میدهید. این چه طور میشود؟

«فقال : إنا نجيب الناس على الزيادة والنقصان»؛ خب این یک جواب است. تقیه خوفی است؟ برای خوف از خودمان اهل البیت است؟ تقیه خوفی برای آن سائل؟ تقیه خوفی است از آن سائل؟ نه، بالزیادة و النقصان برای این است که مسأله او یک قیدی دارد که باید زیادتر بگویی. دیگری که میپرسد میدانم که این قید را ندارد. هیچکدام از آن قبلیها نیست. «بالزیادة و النقصان» برای اینکه موضوعات مختلف است. عین همان حدیثی که خواندم.

شاگرد: حضرت تخطئه میکنند که یک سؤال نیست؟ ظاهراً سوالش این بوده که از یک مسأله میپرسند.

استاد: همه مشکلات ما همین است. من باراها گفتهام. حتی در فضاهای علمی که نوابغ بالای بشر تفکر کردهاند، بسیاری از موارد را تعارض میبینند. بعد از رفتوبرگشتها، با صدها مجالس رفتوبرگشت میگویند که تعارض نبود. یعنی همان کسان رده اولی که تعارض میدیدند،

به این دلیل بوده که مطلب ظریف و دقیق بود که برای آنها تعارض نما می‌شد. بعد که رفتند و برگشتند فهمیدند تعارض نیست. بله، حضرت او را تخطئه می‌کنند که چرا می‌گویی دو جواب دادی؟! چرا می‌گویی «فتجیبه بجواب آخر»؟! اینکه آخر نیست. آن چه که تو گفتی یک جواب بیشتر ندارد. واقعاً همینطور است. اگر عوام نزد شما بیایند و مسأله بپرسند. عوام در مسأله پرسی یک عبارات کلی می‌گویند. اگر شما جواب بدهی قیود جواب شما را نمی فهمند. این قدر باید تأکید کنید که من می‌خواهم این را بگویم. در آخر کار هم وقتی نقل می‌کند می‌بینید چیز دیگری نقل می‌کند.

شاگرد: مقصودم این است که زیاده و نقصان را طوری بگیریم که سؤال یکی است، ولی منتها یکی عمیقتر است و لایه‌های بیشتری از معنا را می‌گیرد، یکی همان سؤال است و ... .

استاد: این هم خوب است. این هم یک جور جواب است. لذا باز تخطئه است که چرا می‌گویی «بجواب آخر»؟! زیادة و نقصان، جواب آخر نیست. کامل و نقص است.

فعلاً این جایش منظور من نیست. آن چه که منظور من بود، این است: «ان الاحادیث یختلف عنکم»، حضرت اول آن را به قرآن کریم زدند. حال اینجا می‌فرمایند:

«قال : قلت : فأخبرني عن أصحاب رسول الله صدقوا علی محمد أم كذبوا؟»؛ روایاتی که از اصحاب می‌آید و در آن زمان خیلی در السنه بود، آنها راست می‌گویند یا دروغ می‌گویند؟! البته در اینکه آنها دروغ می‌گفتند امام در اینجا اصلاً کاری ندارند با آن اصحابی که منافق بودند و دروغ گو بودند. یکی از احادیث متواتر «من کذب علیّ» است. چرا حضرت «من کذب علیّ» را فرمودند؟ خب معلوم بود که دروغ می‌گفتند. اهل‌سنت می‌گویند از متواترات است. «من کذب علیّ متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار»[2]. لذا در اینجا معلوم است که حضرت نمی‌خواهند نفی کذب کنند. می‌خواهند یک وجه عالی‌ای را بگویند که برای فرمایش صاحب حادثه روش حذفی است. آیا اصحاب رسول الله راست می‌گفتند؟

«قال: بل صدقوا»؛ خیلی از آنها راست می‌گفتند. اینها را شنیده بودند. اهل دروغ نبودند تا بخواهند دروغ بگویند.

«قلت : فما بالهم اختلفوا»؛ صادقینی هستند که از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف دارند. یعنی از رسول الله هم تقیه‌ای بود که «لئلا یقول الناس علیه قول واحد»؟! حرف صاحب حادثه در اینجا می‌آید؟! اصلاً حرف صاحب حادثه در اینجا نمی‌آید. چون دیگر می‌دانیم پیامبر خدا اینطور نبود که اختلافی که از آن حضرت هست، محمل ایشان باشد.

«فقال: أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب، ثم يجيبه بعد ذلك»؛ ظاهراً به خود همان شخص باشد، **«بما ينسخ ذلك الجواب فنسخت الاحاديث بعضها بعضا»؛** ببینید این خودش چه کلیدی است! قضیه تفضیل هم نشد. تفضیل یک چیز است که تحلیل خودش را دارد. خیلی هم بلند است. اما قضیه نسخ موضوع دیگری است. نسخ یعنی این حکم وجوه نداشت، امد داشت. ببینید چقدر تفاوت است! یک وقتی است که یک حکم وجوهی دارد، یک وقتی است که یک حکم الآن یک وجه دارد و ثابت است، اما نسخ می‌شود. یعنی می‌بینید یک قیدی در این حکم بوده؛ توضیح نسخ را چندبار عرض کرده‌ام. عالم اثبات نسخ مطلق است، اما عالم ثبوت آن موقت است و زمان دار است و امد دارد. ان‌سخ کاشف از آن امد ثبوتی است. من کاشف بیابی و کلاً حکم را عوض کنی. حکم عالم اثبات در ظهور اثباتی خودش و انشائش مطلق است. انشاء ثبوتی را که می‌گویم می‌خواهم ملاک را بگویم. انشاء ثبوتی آن مطلق بود. چرا مطلق بود؟ جلوترها عرض کردم خیلی وقت‌ها هست که اگر حکم را انشاء مطلق نکنند، و از ابتدا بگویی این موقت است اصلاً مُنشئ و جاعل به مقصود خودش نمی‌رسد. باید مطلق

بگوید. قانونش این است. «خٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ»[3]؛ این باید طوری باشد که این اطلاق را داشته باشد و بعد ناسخ بیاید. لذا حضرت بعد فرمودند: «فنسخت الاحاديث بعضها بعضاً». بنابراین این هم در مقابل فرمایش صاحب حدائق روایت یادداشت کردنی است. این روایت میگوید نسخ است. حتی احادیثی که از حضرت در زمان خودشان آمده واصلا مسأله تقیه ای که شما میگویید نبوده، اختلاف دارند.

شاگرد: نسخ همان معنای اصطلاحی است؟ یعنی نمیتواند شامل تخصیص شود؟

استاد: در اینکه واژه تخصیص با نسخ نزدیک هم هستند و به کار می رفته، مثلاً از آن هایی باشد که اذا افترقا اجتمعا؛ یعنی وقتی میگویید النسخ و التخصیص، افتراق دارند. اما وقتی میگوییم النسخ، وقتی آن را تنها میگوییم یعنی نسخ و بند و بیل هایش. یعنی آن هایی که بردار آن هستند و به آن مربوط هستند. اینطور ممکن است. اذا افترقا اجتمعا. یعنی با یک لفظ یک طیفی را شامل میشوند. نه یک واحد را.

شاگرد۲: فرمودید دو روایت هست. روایت صفحه دویست و چهل و سه را خواندید؟

استاد: روایت دویست و چهل و سه همان روایت بود. فقط مصدرش محاسن بود. گفتم در سه کتاب است. بصائر و اختصاص و محاسن. آن جا مرحوم مجلسی دو تا از آنها را دیدند. بعداً هم به محاسن برخورد کردند شاید نظر شریفشان نبود. آن جا از محاسن نقل کردند. شاید یک تفاوت اندکی در الفاظ بوده که این بعید است.

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲ صفحه : ۲۲۸

[2] صحيح البخاري، ص ۴۶؛ صحيح مسلم، ص ۱۵.

[3] هود ۱۰۷

منا‌قشه درحمل برتقی‌ه‌های صاحب حدائق

بنابراین عرض من تا اینجا این شد: در مسأله اختلاف احادیث ما یک کار موسعی میخواهیم. الحمد لله علماء انجام داده‌اند، زحمات خود اینها است. صاحب حدائق رضوان الله تعالی علیه بالای سر ما هستند. عالمی است که دارد حرف میزند. روایات را آورده و دارد جمع میکند. ما که نمیخواهیم ارزش علمی کار ایشان را کم کنیم. ولی خب بحث برای این است. ایشان بخشی از کار را میگویند. نباید بگویند «بل کله». دیدی که ایشان گفتند «جله بل کله». خب مگر در این فضا میتوان به همین سادگی «بل کله» بگوییم؟! اگر حدائق را دیده باشید، خودش یک مقاله میشود. درجایی‌که صاحب حدائق تعارض ها را بر اختلاف به این صورت حمل کرده‌اند؛ این اختلافی که خودشان میگویند. در بحث «وقت» گفتم، چطور تا قرن دهم کل شیعه و علماء آنها احتمال نمی دادند این سلسله روایات تقیه باشد، همه آنها قبول میکردند و جمع میکردند. یک دفعه از قرن دهم و یازدهم و دوازدهم میگویند همه اینها تقیه است؟! شیعه، اولی به این است که از ریخت احادیث مرام اهل البیت را بفهمند و بدانند کدام یک از آنها تقیه است.

حاج آقا زیاد میفرمودند. میفرمودند حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء زیاد میفرمودند که چطور حنفیون اقوال و نظرات ابوحنیفه را میدانند، شافعی ها هم همینطور، اما حالا که نوبت به امام صادق علیه‌السلام میرسد شیعه نظرات امام را نمیدانند؟! آشیخ جعفر میگفتند. لذا از ایشان معروف است...؛ به گمانم این نقل حاج آقا با آن نقلی که من ازحاج آقا نشنیده‌ام-ازطریق دیگری شنیدم- یکی است. ایشان فرموده بودند اگر تمام کتب فقهی از روی کره زمین برود، من دوباره از حفظ کتب را مینویسم. یعنی فقه را مینویسم. نمیخواهند بگویند کتاب علامه را مینویسم. یعنی فقه مدونی که همینطور پر بار بوده را دوباره مینویسم. میخواستند بگویند این قدر به مذاق و مرام اهل البیت علیهم‌السلام آشنا هستند. به‌عنوان فقیه اهل البیت فقه اهل البیت را مینویسم و حال اینکه فرض گرفتیم کل کتب فقهی اهل البیت محو شده. این مذاقی میشود که یک فقیه از کلمات امام علیه‌السلام پیدا میکند.

شاگرد: ابن عیاش روایتی دارد که از حضرت میپرسند اصحابی از رسول الله را میشناسم که همه ثقه هستند اما اختلاف کرده‌اند. حضرت هم پنج وجه میگویند.

استاد: بله.

شاگرد: عبارات شیخ طوسی را برای استاد ایشان کافی نمیدانید؟ یعنی ظاهراً قبل از ایشان مرحوم استرآبادی به شیخ طوسی نسبت داده‌اند. خودشان هم گفته اند.

استاد: ببینید مثلاً در فوائد مدنیه استرآبادی اصلاً مسأله تفویض را مطرح نکرده‌اند. من عبارت را سریع نگاه کردم. اصلش را تقیه گرفته‌اند. یعنی کلام ایشان در فوائد المدنیه گویا معادل حرف صاحب حدائق بود. میخواهم ایشان در ذهنشان پیشرفت کرده‌اند. استرآبادی در یک فضایی مثل صاحب حدائق فکر کرده‌اند. بعداً که بیشتر توسعه اطلاعات پیدا کردند میگویند

احتمالاتی هست، دو تا از آن را به این صورت می‌گویند. الآن هم همین بحث را مطرح کنید و جلو بروید. می‌بینید برای خودش چه دم و دستگاهی را پیدا می‌کند. همه مواردی‌که صاحب حدائق می‌گویند این تقیه‌ای برای القاء اختلاف است، شما می‌بینید مطالب بسیار خوبی را پیدا می‌کنید که زمینه القاء اختلاف هم نیست. جالب ترش که تأکید کردم، در استبصار است. همین جایی که ایشان در قرن دوازدهم می‌گویند برای القاء اختلاف است، بزرگان امامیه از قرن چهارم و دوم و سوم، اصلاً استشمام تقیه از اینها نکرده‌اند. یعنی یک «یحتمل ان یکون تقیة» نیامده. در مباحثه وقت، خیلی به‌دنبال اینها بودیم. ایشان مدام بر تقیه حمل می‌کردند. اولین کسی که می‌گوید «یحتمل ان یکون للتقیه» خود ایشان هستند. یعنی در شیعه مرام امام صادق و مرام اهل البیت در تقیه در دستشان نبود که باید در قرن دوازدهم بگوییم اینها تقیه است؟! همه علماء شیعه با آن ارتکازی که از فقه اهل البیت داشتند اینها را جمع می‌کردند. نه اینکه حمل بر تقیه کنند. موارد این چنینی یک جا پیدا نمی‌شود.

اختلاف حیثیات ثبوتی موضوع

شاگرد: امکانش هست که یک موضوع واحد دو حکم داشته باشد؟

استاد: شما موضوع را تعریف کنید تا جواب بدهم. یعنی اگر منظور از موضوع، موضوع در نظر جلیل است، یعنی یک بسته، بله می‌شود. موضوع یک بسته است. بسته مؤلفه‌هایی دارد. یک موضوع است در نظر جلیل؛ به‌عنوان یک بسته. می‌گویی‌م موضوع الف. این هم از خودش یک بسته است. می‌گویی‌م دو حکم دارد. بله، دلش را باز کنید، می‌بینید حیثیات مختلف دارد.

شاگرد: یک مسأله‌ای است که تمام حیثیاتش واحد است. حضرت به زید یک فتوا می‌دهد، به بکر هم یک فتوا می‌دهد. تنها فرقش این است که این زید است و این بکر است. فقط فاعلش دو نفر هستند.

استاد: شما الآن فرض گرفتید زید و بکر در تمام خصوصیات موضوع خودشان برابر هستند؟

شاگرد: بله.

استاد: نه، اینجا نمی‌شود.

شاگرد۲: موارد تخییری احکام می‌شود. مثلاً امام علیه‌السلام به ولی یک حالت را می‌گوید و به دومی حالت دیگر را.

استاد: این می‌شود. خیلی فرض دارد.

شاگرد: اسم این تخییری می‌شود؟ تعدد حکم نمی‌شود؟ همان مدیریت امتثال می‌شود؟

استاد: نه، چون حکم تخییری است، حضرت یکی از آن‌ها را می‌گویند. به دیگری دیگری را می‌گویند. درمجموع تخییری می‌شود.

شاگرد: نمی‌توان گفت تخییری، تعدد حکم بوده؟ یعنی یک واقعه است که دو حکم دارد.

استاد: تحلیل خود تخییری از نظر بحث اصولی مهم است. تخییری به چه معنا است؟ کدام واجب است؟ احدهما واجب است! الاحدهما داریم؟! اشکالاتی که در اصول به تعقل ثبوتی واجب موسع و واجب مخیر گرفته‌اند.

شاگرد: برداشت من از کلام سابق شما از «ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة اوجه» این بود که امام می‌تواند هفت جور فتوای مختلف بدهد نسبت به یک واقعه که حیثیات واحد دارند.

استاد: شما که الآن حیثیات واحد میگویید، در ذهن شریفتان از این وحدت، طوری قصد میکنید. اگر واحد را قصد میکنید بهمعنای دقیقاً واحد و جواب را هم وجوب تخییری نمیگیرید؛ میگویید امام به زید گفتند یجب علیک عیناً؛ وجوب تعیینی عینی با همه خصوصیات بر تو این است. باز بالدقه تمام خصوصیات در دیگری هم یکی است. به او میگویند یجب علیک تعیینا عیناً دیگری. این ممکن نیست و تناقض در... ولی آن چه که شما میگویید میشود، این است: ظاهر موضوع در آن حیثیات رئیسیه اش یکی است. شما نمیدانید برای این زید چه پیش میآید، اما امام علیهالسلام خبر دارند فردا ای یک ماه دیگر این پیش میآید و برای دیگری آن پیش میآید. الآن موضوعها بالدقه عوض شده است. ای حکم تخییری که ایشان فرمودند. یعنی اصل حکم تخییری باشد. امام یک لنگه اش را برای او میگویند و لنگه دیگرش را به دیگری میگویند. این را هم بسیار داریم. در رؤیت هلال گزینههای ثبوتی ای داریم که خداوند متعال طبق هر کدام از آنها حکم شرعی دارد.

والحمد لله رب العالمین